



تسخیر در گفت‌وگو با دکتر یزدان پرست

شهید وزوایی و رجب‌بیگی اولین فاتحان سفارت

نوشتار زیر حاصل مصاحبه با «دکتر محمد هاشم پور یزدان پرست» است، مصاحبه‌ای که دوست داشتم هیچ وقت تمام نشود. یزدان پرست از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، استاد و عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز است. اول که موضوع مصاحبه را به او گفتم، با هیجان تمام، خاطرهای از روزهای حضورش در سفارت امریکار ابرام تعریف کرد و بعد قرار مصاحبه را برای فردا گذاشت. فرزند شهید، مجروح جنگی، اصرار داشت که نباید نام نیک دانشجویان خط امام خدشه دار شود. هر چند حرف‌های بسیاری درباره اختلاف نظر و دیدگاه بعضی از دانشجویان با شهید بهشتی داشت، امان نمی‌گفت. هر بار هم که بحث به این جا می‌کشید، یا سکوت می‌کرد یا می‌گفت لطفاً ضبط را خاموش کن!

روز دهم آبان
که مصادف
با عید قربان
بود. امام یک
سخنرانی کرد و
آن مبنای تسخیر
شد. امام
گفت: «بر طلب
و دانشجویان
است که در هر
کجا به منافع
امریکا حمله
کنند»

علیه انقلاب مطلب می‌نوشتند و توطئه می‌کردند. باورش سخت است که توانستیم از این جو خارج شویم و انقلاب سرتنگون نشد. مردم ما با رهبری حضرت امام از شدیدترین تهاجم تبلیغاتی دشمنان و نیروهای وابسته به آنها پیروزمانده خارج شدند و این یک معجزه بزرگ بود. در آن شرایط دفاع از امام جرأت می‌خواست. ما همه این‌ها را از امریکا می‌دانستیم. با سخنان امام تنها جایی که به فکر می‌رسید باید گرفته شود سفارت امریکا بود.

بچه‌ها رفتند با آقای موسوی خوینی‌ها مشورت کردند، آقای خوینی‌ها را بچه‌ها از قبل می‌شناختند. یک روحانی انقلابی شاگرد اصنام و طرفدار انقلاب که خیلی هم در دانشگاهها نفوذ داشت. ایشان تماس گرفتیم و از ایشان خواستیم که نظر امام را بپرسد. آقای خوینی‌ها گفت: «لازم نیست با امام مشورت کنید، اگر بروید بگویید و امام هم موافق باشد، می‌گوید نه، ولی اگر کار را انجام دادید و ایشان هم مورد تأیید و موافقتشان بود، می‌گوید خوب کردید».

همه می‌گویند اول شما اقدام کردید و امام پس از آگاهی از اقدام شما با آن موافقت کرده. ولی آن طوری که اجازه بگیرید می‌شود دستور امام، و امام بعید است چنین دستوری بدهد. شما بروید و انجام بدهید».

تحلیل شما این نبود که اگر امام مخالف باشند و شما این کار را بکنید یک ضربه اساسی به مجموعه دانشجویان مسلمان بخورد؟

نگاه کنید. انقلاب در آن زمان یعنی دانشجویان کادرهای درجه دو و سه انقلاب را تشکیل می‌دادند. جهاد سازندگی را آنها راه انداختند. در کردستان آنان می‌جنگیدند. سپاه را آنان تشکیل دادند. نیروی محرکه مردم، آنان بودند. آنان بودند که در برابر ضد انقلاب صف

مذاکره کرده بودند؟ نامعلوم بود. امام دو سه روز قبل از آن پس از این که شاه را به امریکا بردند شدیداً به امریکا حمله کرده بودند. یقیناً امام اجازه نداده بودند. جو تند ضد امریکایی که بخاطر سخنرانی‌های امام علیه امریکا و بردن شاه به امریکا در کشور بوجود آمده بود موجب شد این مذاکره خیلی پرایشان گران تمام شود.

روز دهم آبان که مصادف با عید قربان بود، امام یک سخنرانی کرد و آن مبنای تسخیر شد. امام گفت: «طلاب و دانشجویان است که در هر کجا به منافع امریکا حمله کنند» شب همان روز هم گروه فرقان که نوک پیکان حمله ضد انقلاب به انقلاب بود و همه گروههای ضد انقلاب به طرق مختلف از آن حمایت می‌کردند، آیت‌الله قاضی طباطبایی امام جمعه تبریز را به شهادت رساندند. این شد که دانشجویان مسلمان، به فکر افتادند که لانه جاسوسی را بگیرند. مقدماتش را فراهم کردند و شناسایی را انجام دادند.

با هر کدام از بچه‌ها که صحبت می‌کردی این طوری فکر می‌کرد و به یقین رسیده بود که تمام توطئه‌ها زیر سر امریکاست و همینطور هم بود. اصلاً معلوم بود که ماجرای کردستان را امریکا رانداخته. ماجراهای گروه‌های چپ و راست و مجاهدین و فرقان همه زیر سر امریکاست. امام هم در یکی از سخنرانی‌هایشان در مورد گروهک‌های منافقین و فدائیان فرمودند که قضیه آنها قضیه امریکاست. ۳۰۰-۲۰۰ نشریه در ایران چاپ می‌شد، اکثر متعلق به ضد انقلاب و گروهها و جریانات وابسته به امریکا بود. اگر چه شعارهای تند ضد امریکایی هم می‌دادند. امریکا برایش مهم نیست که کسی به او بد بگوید. برای او مهم این است که منافعش و غارتگریش مستدام باشد. فقط روزنامه جمهوری اسلامی مال انقلاب بود. اطلاعات و کیهان هم در دست ضدانقلاب بود و بسیاری از نویسندگان متعلق به ضد انقلاب در آن

آقای دکتر! چرا سفارت امریکا را تسخیر کردید؟
از مهرماه ۵۸ معلوم بود همه عظیمی از توطئه‌های هماهنگ با هم دارد شروع می‌شود. ضد انقلاب وابسته به ایرقدرتها زیر پوشش شعارهای فریبنده از جمله مبارزه با امپریالیسم و برقراری آزادی و دموکراسی می‌خواهند در مدارس یک کارهایی بکنند، توی دانشگاهها یک کارهایی بکنند و از کردستان صد تا صد تا شهید می‌آمد. دانشجویان وابسته به گروهک‌ها ریختند هتل‌ها را گرفتند و گفتند ما خوابگاه نداریم.

اواخر مهر که شد توطئه‌ها خیلی سنگین بود، یک دفعه گفتند امام محاصره شده. کانالیزه شده. از ظاهر احمدزاده استاندار خراسان و دکتر پیمان که یک گروه تند رو درست کرده بود و مبارزه با امپریالیسم را در انحصار خود می‌دانست، این حرف را می‌زد تا این محسن کدیور که آن موقع دانشجوی بود در دانشگاه شیراز، یعنی امام از طرف انحصار طلبها (حزب جمهوری اسلامی و رهبران آن از جمله مرحوم بهشتی و رهبر معظم انقلاب و آقای هاشمی) محاصره شده. روز یک آبان بود، اعلام کردند شاه را به امریکا بردند.

آقای بازرگان در مصاحبه با حامد الگار گفت: من از اول انقلاب را قبول نداشتم و سیاست گام به گام را می‌پسندیدم. در پاریس هم در آبان ۵۷ رفته بود و همین پیشنهاد را به امام داده بود و از امام خواسته بود که بگذارد شاه بماند اما سلطنت بکند و نه حکومت، که با مخالفت شدید امام مواجه شده بود. در همان موقع یعنی اوایل آبان، سالگرد پیروزی انقلاب الجزایر بود. از دولت ایران هم دعوت کرده بودند. آقای بازرگان و یزدی هم رفتند. آنجا معلوم شد چه طور شد که یک دفعه خبر آوردند که اینها رفته‌اند با برژینسکی، مشاور امنیت ملی امریکا ملاقات و مذاکره کرده‌اند. از کی اجازه گرفته بودند اینها و رفته بودند

چشم‌پوش‌های جاسوسی

از شرقی زدگی و غربی زدگی تا انقلاب اسلامی



فصل دوم انقلاب دوم





بندی کرده بودند. یک دانشجوی می‌رفت و کارها و خدمات بزرگی را انجام می‌داد. کارهای ضدانقلاب نیز اکثر دانشجویانی بودند که فریب ایادی ابرقردت‌ها در داخل را خورده بودند. مملکت پس از انقلاب در دست دانشجویان مسلمان بود و در اکثر حوادث روزهای اول انقلاب دانشجویان مسلمان با دانشجویان ضد دین و ضد انقلاب در حوادث مختلف تا پای جان می‌جنگیدند. متأسفانه فرد جنایتکاری که واقعه ۷ تیر را بوجود آورد یک دانشجوی دانشجو علم و صنعت بود. همان دانشگاهی که حاج احمد متوسلین از آن بیرون آمد. نه، به طور کلی این جور نبود. دانشجویان مسلمان پیشاز انقلاب بودند و در رابطه با انقلاب و سرنوشت آن بسیار حساس بودند. در ضمن آقای خوینتی‌ها هم می‌گفت امام موفق است.

۱۱ یک عده‌ای می‌گویند در اصل امام موافق این عمل نبود، حتی زمانی که به امام خبر دادند، امام گفته بود، این کار بچگانه است و چون جریان یک روز پیش رفت، امام از آن استفاده سیاسی کرد؟

این دروغ است. اصلاً این طوری نبود. این حرف دولت موقتی‌ها و لیبرال‌های طرفدار سازش با آمریکا بود، نه امام. من این حرف را نشنیده‌ام. اصلاً مطلب عجیبی است. اولین باری است که می‌شوم.

۱۲ کار از کجا شروع شد؟

طراح جریان، ابراهیم اصغرزاده بود. او دانشجوی شریف بود و از سال ۵۴ با ما ماریف بود. آدم پکی بود که چند بار هم ساواک دستگیرش کرده بود. از شریف شروع شد. بعد هم کشیده شد به دانشگاه‌های دیگر. ما دانشجویان دانشگاه ملی (شهید بهشتی) هم دعوت شدیم.

۱۳ شما را چه طور خبر کردند؟

بچه‌های مورد اطمینان در انجمن اسلامی همدیگر را خبر کردند و به من هم گفتند چهاردهم آبان. کلاً به دانشجویان شهید بهشتی اشتباه گفته بودند روز چهاردهم.

۱۴ از قبل به دانشگاه شهید بهشتی خبر داده بودند؟

بله. قرار بود ماجرا روز چهاردهم اتفاق بیفتد، چون سیزدهم آبان بخاطر اولین سالگرد کشتار دانش آموزان در دربه‌های ورودی دانشگاه تهران تظاهرات گسترده‌ای قرار بود به سمت این دانشگاه برگزار شود و سخنران آن هم شهید باهنر بود. اول بچه‌ها ترسیده بودند که به علت شلوغی و کثرت جمعیت در این روز اقدام کنند، چون یکی از مسیره‌های منتهی به دانشگاه تهران خیابان طالقانی بود. اما بعد دیدند اتفاقا پوشش خوبی است. قرار را برای سیزدهم می‌گذارند و عوض شدن قرار را به تعدادی نتوانسته بودند اطلاع دهند، از جمله به من، خلاصه، من در محل کار نشسته بودم که دیدیم رادیو اعلام کرد. به سرعت به طرف سفارت رفتم. حدود ساعت یک و نیم رسیدم که کار تسخیر اولیه لانه جاسوسی آمریکا تمام شده بود.

۱۵ اولین نفری که از در لانه رفته بود بالا چه کسی بود؟

دقیق نمی‌دانم، اما بعضی دوستان می‌گویند «شهید محمد رجب‌بیگی» و «وزوایی» از اولین نفرات بودند و می‌گویند توی آن عکس معروف هم وزوایی بالای در است. «شهید حاتم» در آن عکس پائین در به دوربین نگاه می‌کند.

۱۶ و بعد...؟

وقتی که من رسیدم، دولتمردهای دولت موقت بازگان مرتب تماس می‌گرفتند که آقا بیاید بیرون. می‌گفتند این جامگر الکی است. سفارت یک ابرقردت است. با ما چکار خواهد کرد. بچه‌ها می‌گفتند «نه ما این جا هستیم و بیرون هم نمی‌آییم» کار به تهدید کشید. گفتند

ما الان با پلیس می‌آییم و شما را بیرون می‌بریم. دانشجویان جریان را برای آقای خوینتی‌ها توضیح دادند. ایشان با حاج سید احمد تماس گرفت و گفت: «این‌ها آشنا هستند». سید احمد هم تعدادی از بچه‌ها را می‌شناخت. تا قهیمیده بود ما خودی هستیم رفته بود به امام قضیه را گفته بود. آنان با دفتر امام هم تماس گرفته بودند تا از این طریق و به دستور امام دانشجویان را بیرون کنند. امام شدیدا ناراحت شده بودند. در صحیفه هست که گفته‌اند ریشه‌های فاسد با من تماس گرفتند تا دانشجویان را بیرون کنم.

آخرهای شب بود که حاج سید احمد با سفارت تماس گرفت و گفت امام گفته‌اند که: «جای خوبی را گرفتید، دستتان درد نکند، فقط آن را خوب نگه دارید و مواظب باشیید از دستتان در نیارند». تا امام تأیید کرد، جریان یک طور دیگر شد. ما آمدیم بودیم سه روز بمابیم و به بردن شاه به آمریکا که شاید از آخرین حلقه‌های توطئه ۹ ماهه برای شکست انقلاب بود اعتراض کنیم و بعد هم بیاییم بیرون و به این وسیله صدای اعتراض ملت ایران را به گوش جهانیان برسانیم. اما روز مانده، اثراتش بر روی تمام زندگی‌مان ماند و مسیر زندگی تک تک دانشجویان به صورت دیگری در آمد یک نقطه عطف در زندگی آنان شد. راهی به سمت خیر و برکت و عزت دنیا و آخرت برای خودشان و برای ملت ایران و حتی برای کل مظلومین دنیا.

۱۷ راستی آقای دکتر! خانم ابتکار در کتابش آورده، که در جریان تسخیر بچه‌های «حزب جمهوری اسلامی» را کنار گذاشتیم چرا؟

حمله ایشان را به یاد ندارم. اگر چه کتابشان را خوانده‌ام. خانم دکتر ابتکار اگر چیزی هم گفته‌اند این به خاطر حساسیت موجود در انجمن‌های اسلامی آن زمان نسبت به شهید بهشتی بود. البته این را هم تذکر بدیم که تنها کتابی است که متأسفانه دانشجویان پیرو خط امام نوشته‌اند و خاطر ایشان را بیان کرده‌اند. خیلی تأسف برانگیز است که دانشجویان خاطرات خود را ننوشتند. آن وقت عباس عبدی با داشتن روزنامه و بزرگ نمایی خود، شد دانشجوی خط امام! با ملاقاتی که با «باری روزن» وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا که یک یهودی صهیونیست است انقلاب دوم را در پای خوکان و گرگان زمانه قربانی کردند هر جا می‌روم متأسفانه مردم می‌پرسند که چرا دانشجویان پیرو خط امام پشتیبان شده‌اند. این بخاطر ملاقات این شخص با «باری روزن» می‌باشد. عکس ملاقات این دو در تمام سایت‌ها وجود دارد. خنده‌های که این شخص در موقع ملاقات با باری روزن نموده است و لیخندش شوم باری روزن، نفرت آور است. واقعا این شخص آبروی تمام دانشجویان خط امام را بر باد داد.

۱۸ اشاره کردید دانشجویان انجمن‌ها نسبت به شهید بهشتی حساسیت داشتند چه حساسیتی؟

نگاه کنید، افکار خاصی بر جو دانشگاه حاکم بود. مثلاً دکتر بهشتی را گروه‌های مختلف بشدت می‌کوبیدند.

منافقین، جنبش مسلمانان مبارز (بسه رهبری دکتر پیمان که دانشجویان از پس در زندگی او تغییر مواضع دیده بودند به او دکتر پشیمان می‌گفتند. شخصی که می‌گفت لیبرالیسم و ارتجاع پایگاه‌های امیر یالیسم هستند، اخیراً هم لیبرال شده است) گروه‌های مارکسیست. گروه‌های ملی گرای لیبرال و گروه‌های سلطنت طلب یعنی چپ و راست. یعنی شرقی و غربی، همگی دست به دست یخدیگر داده بودند و با صدور اطلاعیه و نشر اکاذیب در نشریات متعدد، شاید در حدود ۲۰۰۰ نشریه و شایعه سازی، این کار را می‌کردند. به آقایان بهشتی و خامنه‌ای و هاشمی ارتجاع متلبور می‌گفتند و شعر ساخته بودند که «بهشتی، بهشتی طالقانی را تو کشتی» و به تسخیر آن را می‌خواندند. متأسفانه بچه‌های مسلمان هم شدیدا تحت تأثیر تبلیغات آنان قرار گرفته بودند. آن موقع تازه انقلاب شده بود. حتی توی سفارت هم بعضی بچه‌ها نسبت به دکتر بهشتی بدبین بودند. بعضی از همان دانشجویان خط امام که لانه را گرفته بودند. جو دفتر تحکیم کلا ضد دکتر بهشتی و ضد حزب جمهوری اسلامی بود، چرایش هم جو خفقان قبل از انقلاب و عدم اطلاع آنان از شخصیت آن بزرگوار و عدم ارتباط با این آقایان بود. ما که در حزب بودیم و در کلاسهای آقای بهشتی شرکت می‌کردیم و ایشان را از نزدیک تا حدی می‌شناختیم از این موضوع رنج می‌بردیم. به دلیل همین بد بینی تعداد اندکی از دانشجویان مسلمان در کلاس‌های آقای بهشتی شرکت می‌کردند. کلاس‌ها در همان سالنی که بمب‌گذاری شد و ایشان را در آنجا به

شهادت رسیدند برگزار می‌شد. این سالن قبلاً متعلق به دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران بود و ۱۲۰ صندلی داشت. در اکثر جلسات یک سوم سالن هم پر نمی‌شد. در بعضی مواقع حتی نمی‌توانستیم از ایشان دفاع کنیم. بعضی از دوستان به دلیل دفاع من و بعضی دوستان از شهید بهشتی ما را هم مرتجع می‌نامیدند.

۱۹ شما با حزب جمهوری اسلامی چگونه بودید؟

من خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی بودم و در سرویس اقتصادی کار می‌کردم. گزارشاتی که تهیه کرده‌ام در روزنامه هست. حالا به خاطر صداقتی که داشتم و اهمیتی که جریان لانه جاسوسی برای من داشت و بخاطر تأییدیه که امام از آن کردند پس از این که وارد جریان تسخیر لانه جاسوسی شدم، چون قرار بود هیچ حزب یا گروهی توی این قضیه نباشد، رقیم و استعفا دادم. شغلم را از دست دادم تا صداقت من را از دست ندهم. متأسفانه بعضی‌ها هم بودند (لطفاً ضبط را خاموش کنید) اینها خیلی تلخ است، نباید نام دانشجویان خط امام دشمنار شود.

۲۰ آقای دکتر! چارت تشکیلاتی دانشجویان خط امام چه بود؟

یک شورای مرکزی که از هر دانشگاه یک نفر در آن بود. از دانشگاه شریف «مهندس اصغرزاده و رضا سیفالهی»، از پلی تکنیک (امیر کبیر) «محسن میردامادی» از دانشگاه تهران «حبیب‌الله میطرف» و از دانشگاه ما، «رحیم باطنی» بود. بعد از شورای مرکزی، «شورای بارز» بود که تعداد زیادی از دانشجویان از جمله عباس عبدی عضو این شورا بود. بعد هم چند واحد بود: «واحد عملیات» که حفاظت گروه‌ها کار نگهداری از ساختمانها را بر عهده داشت و مسئولش «علی زحمتکش» بود.

«اطلاعات» و «سازکارت» و «روابط عمومی» و «اسناد» و «تبلیغات» که از هم مستقل بودند. بچه‌ها همزمان می‌توانستند، در هر یک از واحدها در حد توانشان عضو باشند.

۲۱ مسئولین این شاخه‌ها چه کسانی بودند؟

تبلیغات، «آقای حسین کمالی»، روابط عمومی، «مهندس احمد حسینی» و «مهندس محمد نعیمی پور» و «خانم معصومه ابتکار» به ایشان کمک می‌کردند. عملیات هم مهندس علی زحمتکش از دانشگاه صنعتی شریف و «شهید عباس وارمینی» که بعداً مسئول ستاد لشکر حضرت رسول شد و به شهادت رسید و چند نفر دیگر به ایشان کمک می‌کردند. بچه‌ها به علی زحمتکش به شوخی فرمانده کل قوا می‌گفتند. با توجه به روحیه بازی که ایشان داشت، شعر طنزی هم برایش ساخته بودند: فرمانده کل قوا زحمتکش، هوا کش، دریا کش و زمین کش. تدارکات هم آقای «کبیر رفان» بود که بعداً فرمانده نیروی هوایی سپاه شد. دانشجویان خط امام عجب روحیه شادی داشتند و ققدر روحیه آنها با هم عجین شده بود. دیگر چنین دورهای در زندگی من تکرار نشد. همشین ابراه شد بودم اگر چه لیاقت آن را نداشتم

۲۲ و آقای موسوی خوینتی‌ها؟

ایشان مشاور ما بودند.

۲۳ تعامل دانشجویان با مجاهدین خلق و دیگر گروه‌ها چگونه بود؟

هیچ ارتباطی با آن‌ها نداشتم. زیرا در آن زمان ماهیت آنان برای بچه‌های انقلاب روشن شده بود. امام طی یک سخنرانی که برای دانشجویان مسلمان دانشگاه‌ها کرده بودند ماجرای سفر بعضی از رهبران این سازمان را در سال ۵۰-۴۹ به نجف و تقاضای فتوا برای جهاد توسط امام کرده بودند که با مخالفت ایشان روبه‌رو شده بود. تعریف نموده بودند و بیان داشته بودند که آن شخصی که پیش من آمده بود منافق بوده است. این سخنرانی طبق نظر امام برای عموم پخش نشد، اما نواز آن را ایشان فرموده بودند که در اختیار دانشجویان دانشگاه‌ها بگذارند. همین نوار باعث شد که ماهیت آنان بیشتر روشن شود و بسیاری از دانشجویان صادق در دام آنها نیفتند. متأسفانه چند نفر از وابستگان آنها در بین دانشجویان خط امام، نفوذ کرده بودند. شنیدم یکی از همین نفوذی‌ها بعداً به دلیل رابطه با منافقین و جاسوسی برای آنها دستگیر شده است و احتمالاً آنگونه که شنیدم کارش به اعدام هم کشیده است. درست و دقیق البته نمی‌دانم. البته ما این افراد را نتوانستیم شناسایی کنیم. بجز یکی دو نفر، دیگرها را یادم هست در زمستان (یادم است روزی برقی بود) به همراه همسرش



از لانه اخراج کردند.

ما با تسخیر لانه جاسوسی آمریکا، گروه‌های چپ، منافقین و مدعیان دروغین مبارزه با امپریالیسم و انقلابی نمایان فریبکار را خلع سلاح کردیم، همین منافقین که پیاده نظام صدام و آمریکا و اسرائیل بوده و هستند و تحت رسوایی‌شان از بام فلک افتاده است، قبل از تسخیر لانه جاسوسی، انقلاب و امام را متهم به سازش با آمریکا می‌کردند و خود را قهرمان مبارزه با امپریالیسم نشان می‌دادند. تسخیر لانه جاسوسی اقتدار برای آنها و برای آمریکا غیر منظره بود که نتوانستند بعد از آن کمر راست کنند و سلاح دروغین مبارزه با امپریالیسم از دستشان گرفته شد و چهره حقیقی خود را نشان دادند و طرفداران خود را به جان انقلاب انداختند و به آن جنایات بی نظیر دست زدند. گروه‌های چپ اوایل نمی‌توانستند جریان لانه جاسوسی را تجزیه و تحلیل کنند و موضع خود را در برابر آن مشخص سازند. بعضی منافقانه حمایت کردند. بعضی تامدتی سکوت کردند.

سکوت‌های که اینجا وجود دارد، این است که آیا سقوط دولت موقت از آغاز از اهداف شما بود؟

نه. ما قرار بود سه روز برویم، اعتراضی به رفتن شاه بکنیم و بعد هم بیرون بیاییم. دانشجویان البته شدیداً ضد دولت موقت بودند. برای این نفرتمان هم دلیل داشتند. دولت موقت، نتوانسته بود از زوهای مردم را بر آورده کند و با مامشات در برابر نیروهای ضد انقلاب و با سیاست‌های سازشکارانه با آمریکا و وابستگی داخلی اش و با مخالفت با نیروهای انقلاب و حتی مخالفت با حضرت امام، ضربه‌های عظیم به مردم انقلابی کشور زده بود و داشت انقلاب خونین اسلامی ما که از شیوه دهها هزار شهید بود را به شکست می‌کشاند و کشور را دو دستی تسلیم دشمن می‌کرد. دولت موقت کفش تنگی بود که انقلاب به اجبار زمانه به پا کرده بود و جز رنج و زحمت برای مردم فداکار و شهید داده چیزی در بر نداشت. در هر صورت انقلاب باید روزی آن را از پای خود در می‌آورد و دور می‌انداخت. حال این که این دولت با تسخیر لانه جاسوسی، سقوط می‌کند یا نه، کسی پیش‌بینی نمی‌کرد. آنان بارها استعفا داده بودند. بعضی‌ها از ایشان با آنان اختلاف نظر داشتند و کناره گیری کرده بودند. پس از تسخیر لانه جاسوسی و تلاش فراوان آنان برای بیرون کردن دانشجویان و عدم توقیف در این امر به بهانه دخالت افراد غیر مسئول در امور و تعدد و تناقض مدیریت و از این حرف‌ها مجدداً استعفا دادند. متن استعفا نامه را هم مثل دفعات قبل خود مهندس بازرگان به قلم نبرد، بلکه نوه خود را فرستاد تا استعفا نامه را به امام بدهد. آنها به بن بست رسیده بودند و فکر می‌کردند انقلاب و امام و مردم ایشان گر ایران، به بن بست رسیده‌اند.

شما احسان‌نجان چه بود وقتی می‌گفتند که برای کار شما امشب شورای امنیت سازمان ملل می‌خواهد تشکیل جلسه بدهد؟

فرد باید همیشه بفهمد جایگاهش کجاست. ما افتخار می‌کردیم که در آنجا هستیم؛ خیلی خوشحال و مغرور بودیم. اما می‌دانستیم که این ربطی به ما ندارد، این افتخار از آن امام و مردم انقلابی ایران است. امام دستور کلی را می‌داد، چه مستقیم در سخنرانی‌ها و چه با واسطه سید احمد و آقای خوینی‌ها و ما اقدام می‌کردیم و حمایت مردم اقدامات ما را به نتیجه می‌رساند.

البته آن زمان جوانان انقلابی کشور مثل خود امام شده بودند. روح همه با روح امام یکی شده بود. یعنی فرد می‌گفت، امام می‌خواهد امروز سخنرانی کند. پیش خودش حدس می‌زد که امام می‌خواهد چه بگوید. می‌دید ۸۰ درصد آن درست است، چرا؟ نه این که ما کسی شده بودیم، همه با هم وحدت روحی پیدا کرده بودند. شرایط عجیبی بود که در تاریخ کمتر تکرار می‌شود.

مسئله افشای اسناد را هم توضیح بدهید؟

یکسری از اسناد و میکروفیلیم‌ها که زیر دستگاه پودر شد و هنوز هم بازسازی‌اش ممکن نشده است. یک سری هم رشته شده بود که بچه‌ها رشته‌ها را کنار هم چیدند و با تلاش شبانه روزی آن‌ها بازسازی کردند و یک سری اسناد هم در نوارهای کاست به رمز تبدیل شده بود که جاسوسان آمریکایی به علت عجله نتوانسته بودند این نوارها را از بین ببرند. پشت کامپیوترها افتاده و از دید آنان پنهان شده بودند. در دفتر کار کاردار هم مقداری اسناد پیدا شد که این‌ها هم دست اول و فوق سری بود. کاردار زمان تسخیر رفته بود وزارت خارجه و یک سری

گارد حفاظت از لانه جاسوسی آمریکا در حال جلوگیری از ورود دانشجویان به ساختمان



اسناد بسیار مهم و فوق سری را با بی‌مبالاتی روی میز کارش گذاشته بود. بعداً در آمریکا اظهار کرده است که این اسناد را در گاوصندوق ویژه گذاشته بودم و چون مأموران امحای اسناد رمز آن صندوق را نداشتند نتوانستند آنها را بیرون آورده و خرد کنند و این دروغ بزرگی بود. برای فرار از مجازات بی‌مبالاتی در نگهداری اسناد، این دروغ را بافته است. به هر حال اسناد اولیه که ما منتشر کردیم، بیشتر درباره دخالت آمریکا در امور ایران بود. یکسری اسناد هم در آمد که ما صلاح نمی‌دیدیم آن‌ها را مطرح کنیم چون فکر می‌کردیم اختلاف بوجود می‌آورد. با امام که مشورت شد، امام گفتند: «همه اسناد را همان گونه که هست برای مردم بخوانید».

می‌گویند، یکسری اسناد چاپ نشده درباره دکتر بهشتی وجود دارد؟

نه، دروغ است. شهید بهشتی همه چیزش رک و راست است، چیزی ندارد که بخواهد پنهان کند. یک گزارش بود درباره شهید بهشتی که ایشان رفته بود با «بختیار» و «سران ارتش» مذاکره کرده بود، برای این که بدون خونریزی کنار برود، که البته این دیدار با اطلاع امام بود، در این جلسه ژنرال هاپیز نیز در انتهای سال حضور داشته و این در حالی بود است که شهید بهشتی از آن مطلع نبوده است. این ژنرال که برای کودتا به ایران آمده بود از مطالب این جلسه گزارش‌هایی به سفیر آمریکا داده بود که متأسفانه این گزارش توسط نفوذی‌های منافقین درزیده شد و از لانه جاسوسی بیرون برده شد و آنگونه که آنها می‌خواستند و به صورت ناقص چاپ شد.

این گزارش که به‌عنوان سند ارتباط شهید بهشتی با سفارت آمریکا منتشر شد یکی از ظلم‌های بزرگ به آن شخصیت مبارز و به قول خودشان آن راست قامت جاودانه تاریخ بود. هنوز هم بعضی از این عناصر دست بر نداشته‌اند و به آن شهید مظلوم ظلم روا می‌دارند. دکتر ابراهیم یزدی وزیر خارجه دولت موقت که در الجزایر با برژنفسکی ملاقات کرد و آن افتخار را به بار آورد اخیراً در جلسه‌ای در دانشگاه شیراز باز از این سند صحبت می‌کرد. من یادم افتاد به حادثه کربلا و لگد مال نمودن اجساد شهید.

اسناد داخلی علیه چه کسانی بود؟

اول «عباس امیرانظام» بود. یک سند در آمد که این آقای با سفارت آمریکا تماس گرفته برای انحلال مجلس خبرگان و تقاضای ارتباط مستقیم با جاسوسان سفارت آمریکا در خارج از ایران. آن موقع امیرانظام سفیر ایران در «استکهلم» بود. دانشجویان هم از کل سفرای کشورهای اسکاندیناوی دعوت کردند که برای مشورت به لانه جاسوسی بیایند. تا امیرانظام پیش را داخل سفارت گذاشت بچه‌ها او را گرفتند و در ساختمانی «بیژن» که پشت سفارت است، زندانی‌اش کردند. هر چه قدر بازرگان می‌آمد و می‌گفت اجازه ملاقات می‌خواهم، کسی اجازه ملاقات نمی‌داد. آخرش هم محاکمه و به حبس ابد محکوم شد.

و دیگران؟

اکثر افرادی که اسنادشان در لانه جاسوسی پیدا شد غیراز سلطنت طلبان و نیروهای وابسته به نظام شاه و سرمایه‌داران وابسته به آمریکا، اعضای جبهه ملی و بعضی از شاگردان و همفکران دکتر مصدق بودند. نوه دختری ایشان متین دفتری، که پدرش دو بار نخست‌وزیر رضا خان شد، هم سند داشت که بعد از افشای اسناد مربوط به او، از ایران فرار کرد. ابوالحسن بنی‌صدر از طرفداران پر و پا قرص مصدق، از ابوالحسن بنی‌صدر هم یک سند در آمد که یک مأمور سیا بنی‌صدر را با حقوق ماهیانه هزار دلار به عنوان مشاور اقتصادی استخدام کرده است. خسرو قشقایی عضو ملی گرا که در خارج به عضویت سازمان سیا در آمد بود و بعداً هم که دستگیر شد قبل از اعدام به این جریان اعتراف

نمود و بعضی از بنیانگذاران نهضت آزادی مثل حسن زویه (رئیس شرکت ملی نفت در دولت موقت) و عباس امیر انتظام سخنگوی دولت موقت و عضو نهضت آزادی که در بند سوم اساسنامه‌امضای این نهضت خود را مسلمان و صدیقی می‌نماید. این افراد ارتباطات گسترده‌ای با جاسوسان داشتند. حیف که اکثر اسناد از میان رفت و گرنه خیلی‌ها دستشان رو شده بود. بسیاری از اینگونه افراد توانستند چهره خود را پنهان سازند. اگر سایر اسناد به دست ما افتاده بود اینان نمی‌توانستند در سال‌های بعد بسیاری از جوانان خام را فریب بدهند و به وسیله آنان به انقلاب ضربه وارد سازند. اسناد دیگری درباره، «ناصر میناجی» وزیر ارشاد وقت و از مخالفین شهید مطهری در حسینه ارشاد که موجب خروج ایشان از حسینه ارشاد در آن سالهای بحرانی شد (نامه شهید مطهری در این رابطه وجود دارد و در کتاب سیری در زندگی شهید مطهری به چاپ رسیده است)، «رحمت الله مقدم مراغی» استاندار آذربایجان در دولت موقت و از مقربین شریعتاری، تیمسار مدن وزیر دفاع دولت موقت و عضو جبهه ملی که در طی دوران وزارتش با کمک همفکران خود در دولت موقت ضربات عظیمی را به ارتش ایران زد، او مدت سربرازی را کاهش داد و به یک سال رساند. چند دوره سربرازی را بخشید و با تضعیف ارتش ایران نقش زیادی در تحریک صدام به حمله به ایران بازی نمود. اکثر امضای ملی گرای و مرتبط با جبهه ملی و نهضت آزادی بودند و به همین دلیل امام به نهضت آزادی در روزهای آخر عمر خود در نامه‌ای به وزیر کشور فرمودند: اینان خواستار وابستگی کشور به آمریکا هستند و آنان را غیر قانونی اعلام نمودند.

آیا هنوز هم اسنادی مانده است؟

بعید می‌دانم، ممکن است یکسری به علل فنی بازسازی نشده باشد و گرنه هر چه امکان بازسازی داشته است، منتشر شده است.

بودجه‌تان از کجا تأمین می‌شد؟

اوایل بچه‌ها از بعضی از علما، پول می‌گرفتند. ولی بعداً یک سری منابع پیدا کردیم، مثلاً به خبرنگاران خارجی عکس می‌فروختیم. مسئول این کار آقای «احمد حسینی» بود. دوربین‌های خبرنگاران را می‌گرفت و می‌آمد یک عکس از گروه‌ها می‌گرفت و خبرنگاران آن‌ها به قیمت خوبی می‌خریدند. البته شاید خبرنگاران هم آن‌ها به دهها برابر به خیر گزار، بها می‌فروختند. این‌ها بچه‌ها نمی‌دانستند، بعداً متوجه شدند.

در مورد کلاس‌هایی که در سفارت برگزار می‌شد، توضیح دهید؟

به علت این که آنجا بچه‌ها حق خروج از لانه را نداشتند، فرصت خوبی پیدا شده بود برای برگزاری کلاس‌های آموزشی. در مورد اساتید هم یکی آقای «حاتری» امام جمعه شیراز بود، که در ماه رمضان کلاس تفسیر قرآن، تفسیر سوره آل عمران، داشت. آقای «موسوی خوینی‌ها» هم بود که هر روز بین دو نماز صحبت می‌کرد و در ماه رمضان تفسیر قرآن می‌گفتند. آقای «حسین شریعتاری» مدیر مسئول کیهان، که تفسیر دعای «بوحجره نمایی» داشت.

یادم هست جلسه‌ای برگزار شد. درباره ماهیت امپریالیسم که، اسناد را هم نمی‌شناختیم، من یک جلسه بیشتر زفتم. دلایلش هم آن بود که به نظر بحث‌های بسیار روشنفکری می‌آمد. بعداً گفتند اسناد این کلاس، «سعید حجاران» بوده که البته جزو دانشجویان خط امام نبود و فقط برای تدریس به آنجا آمده بود. «شیخ علی تهرانی» بود که آن موقع ماهیتش رو نشده بود. در کلاس‌ها من احساس بی‌فایده‌گی می‌کردم. اما فکر می‌کردم که من سطح علمی ام پائین است و مشکل از من است. اما کم‌کم متوجه شدم مطالب اصلاً انسجام ندارد. یک بار ایشان گفت من دو سه روزی نیستم و می‌خواهم به مشهد بروم. رفت و بعد از دو هفته برگشت. متأسفانه در این سفر منافقین که از مدتی قبل اطراف او را گرفته بودند کار خودشان را کردند و او را که شدیداً مخالف آقای خامنه‌ای بود و نسبت به ایشان که با وجود سن کم از جانب امام به امامت جمعه تهران برگزیده شده بود حسادت می‌کرد، توانستند علیه سه بزرگوار که تمام دشمنان انقلاب آنان را می‌کوبیدند یعنی آقایان بهشتی و خامنه‌ای و هاشمی، تحریک نمایند.

یک روز در محوطه داخلی سفارت، مقابل در جنوبی (خیابان طالقانی) ایستاده بودم، دیدم در باز شد و شیخ علی تهرانی به داخل آمد. از همان لحظه ورود به هر کسی کافدی (که اطلاعیه بود) می‌داد، من تعجب کردم، «شیخ علی» خودش دارد اطلاعیه پخش

اسناد اولیه که ما منتشر کردیم، بیشتر درباره دخالت آمریکا در امور ایران بود. یکسری اسناد هم در آمد که ما صلاح نمی‌دیدیم آن‌ها را مطرح کنیم چون فکر می‌کردیم اختلاف بوجود می‌آورد. با امام که مشورت شد، امام گفتند: «همه اسناد را همان گونه که هست برای مردم بخوانید»

چشمتان را در خورشید

از شرقی زدگی و غریب زدگی تا انقلاب اسلامی



می‌کند خلاصه به من که رسید، گفت: «رسوایشان کردم». گفتم چه کسانی را رسوا کردی؟ گفت: «همین سه مفسدین، بهشتی، خامنهای، هاشمی».

یک نامه نوشته بود که فحش داده بود به دکتر بهشتی و آیت‌الله خامنهای و آقای هاشمی. شاید من در عمرم چند ساعت به شهید بهشتی شک کردم که مبدا آنگونه که دیگران می‌گویند باشد و من در مورد ایشان اشتباه می‌کنم. که این هم به خاطر همین اعلامیه بود چون شیخ علی شاکرد امام بود و هنوز ماهیتش معلوم نشده بود و مخالفت او با شهید بهشتی با مخالفت گروه‌های ضد انقلاب فرق می‌کرد. الحمدلله عصر همان روز امام سخنرانی کرد و یک کنایه‌ای هم به «شیخ علی» زد که گفت: «عیب از خودتان است». هنوز از این چند ساعت که در مورد آن شهید بزرگوار شک کردم ناراحت هستم.

این که می‌گویند دانشجویان خط امام از بنی‌صدر حمایت کرده و به او رأی دادند، چه قدر صحت دارد؟

بچه‌ها آن موقع دیدشان نسبت به حزب جمهوری خوب نبود. این مسئله‌ای است که نمی‌شود آن را کتمان کرد، به خاطر همین تعدادی قایل ملاحظه از آنان ساکندیدهای حزب مخالف بودند. «حسن حبیبی» و «جلال‌الدین فارسی» را به سفارت دعوت کردند آنها را سؤال پیچ کردند. جلسه با هر دو با ناراحتی تمام شد یعنی سؤالات به حوزه‌های مختلف کشید. بعضی نظریاتی که داشتند برای ما قابل قبول نبود. ماشدیدا آنها را سؤال پیچ می‌کردیم.

اما بنی‌صدر را هم دعوت کردند، که بنی‌صدر آمد و در جواب یکی از سؤالات گفت: من می‌خواستم مادر رضایی‌ها را به سازمان ملل بفرستم تا در آنجا کربلا به پا کند و قطب‌زاده با این تلویزیونش امام را تبلیغ کرد و امام ما را در پای پلکان هواپیما باز گرداند. «امام تحت تأثیر تبلیغات قرار می‌گیرد» و تا این جمله را گفت همه به هم نگاه کردیم، همه متوجه شدیم این آقا از ریشه خراب است و به امام اعتقادی ندارد. بچه‌ها شروع به فعالیت کردند که بنی‌صدر را رسوا کنند، که متأسفانه کار از کار گذشته بود.

خب، بالاخره بچه‌ها به چه کسی رأی دادند؟

کسی در صحنه نبود که توان مناسبی برای ریاست جمهوری داشته باشد. جلال‌الدین فارسی با شبهه ایرانی نبودن از صحنه بیرون رفت و ماند بنی‌صدر، مدتی (که حسین علم‌الهدی از اهواز به سفارت آمد و از ما برای چاپ اسناد خیانت‌های مدنی کمک خواست که ما کمکش کردیم و ماهیت او ما را روشن شد). صادق طباطبائی برادر خاتم سعید احمد که خیلی جوان بود و به نظر نمی‌آمد بتواند این مسئولیت را اداره کند و حسن حبیبی چون کسی نبود که شرایط لازم را داشته باشد، بین بچه‌ها تفرقه شد. یک عده از مردم هم به این دلیل می‌خواستند در انتخابات شرکت نکنند، امام یک جمله گفتند که همه باید رأی بدهند و به هر کسی که فکر می‌کنید رأی اکثریت را می‌آورد رأی بدهید.

واقعا امام یک چنین حرفی زدند؟

بله، بر روی و در صحیفه نور پیدا کنید. من هم چون می‌دانستم بنی‌صدر رأی می‌آورد به او رأی دادم و هیچ‌گونه انگیزه دینی و سیاسی دیگری نداشتم. دیگران هم احتمالا همین کار را کردند. درست البته نمی‌دانم.

بهترین دوست شما از دانشجویان خط امام چه کسی بود؟
آقای «مهاجر» که یک مدت سفیر ایران در یکی از کشورهای اروپای شرقی بود. کاظم ده بزرگی، مجید شفقایی، شهید حسن سیف، شهید علی‌رضا هادی پور، مرحوم شهید عباس ورامینی و...

اگر بخواهید بهترین دانشجوی خط امام را انتخاب کنید، چه کسانی را برمی‌گزینید؟

خب معلوم است. شهیدا. شهید «محسن وزوایی»، «شهید عباس ورامینی»، «شهید مهدی رجب بیگی»، «شهید حاتمی»، «شهید فاضل»، «شهید فضل الله عابدینی» که اولین شهید دانشجویان خط امام بود و در حماسه بزرگ مقاومت رزمندگان در این شهر در دوران محاصره آن به شهادت رسید، شهید حسین بسطامی فرمانده دلاور سپاه سوسنگرد، دانشجوی دانشگاه امیر کبیر و شهید حسن سیف و شهید مجید صفایی و... همه رؤیاهای من در سه دهه گذشته همین‌ها بوده‌اند و با یاد آنان اشک در چشمانم می‌پیچد.

از آن‌هایی که الان هستند، چطور؟

آقای «حبیب‌الله بیطرف»، «وفا تابش»، «علی زحمتکش»، «رضا

حرف‌هایی که در قالب مصاحبه نگنجید

۶- روزی که قطب‌زاده صلیب سرخی‌ها را آورده بود تا با گروگانها ملاقات کنند، من مسئول حفاظت در پشت لانه بودم.

با توجه به فشاری که قطب‌زاده به دانشجویان خط امام آورد و آنها را مجبور کرد که به ملاقات فرستادگان صلیب سرخ اجازه ملاقات بدهند، تصمیم گرفته بودم که از شدت ناراحتی به سوی قطب‌زاده شلیک کنم. اما یک چیز جلوگیری از گرفت و آن این بود که ممکن است امام راضی نباشد. متأسفانه آن شب جاسوسان سازمان سیا تحت پوشش صلیب سرخ در جلو چشم ما وارد سفارت شدند و ضمن آگاهی از محل نگهداری جاسوسان خود، اطلاعات لازم را در اختیار آنان قرار دادند. به‌صورتی که شب عملیات طیس آنان با کفش و لباس در بستر خود خوابیده بودند تا در لحظه موعود با سرعت اقداماتی را که با آنان هماهنگ کرده بودند انجام بدهند.

۷- من در واحد تبلیغات امور طراحی و تایپ و چاپ را با همکاری دوستان علاوه بر سایر وظایفی که داشتیم انجام می‌دادم. بیشتر بیابیه‌ها را من ماشین نویسی و چاپ کردم یکی از خواهران در واحد روابط عمومی نیز در این رابطه فعالیت می‌کرد.

۸- روزی حسین علم‌الهدی برای افزایش درباردار تیمسار احمد مدنی که بعد از وزارت دفاع استاندار خوزستان شده بود به لانه آمد. احتمالاً علم‌الهدی را آیت‌الله خامنهای فرستاده بود، یا سفارش کرده بود. با هماهنگی شورای مرکزی من مأمور شدم اسناد مربوط به مدنی را چاپ و منتشر کنم. شهید علم‌الهدی از دانشجویان پیرو خط امام نبود ولی از همانجا زمینه آشنایی او با دانشجویان فراهم شد و در ماجرای هویزه ایشان با تعدادی از دانشجویان خط امام مانند شهید حاتمی، شهید فاضل، به شهادت رسید.

۹- بعد از حمله به طیس گروگان‌ها را چند دسته کردیم و به شهرستان‌ها فرستادیم. بعد از مدتی همه را به تهران برگردانیدیم. بعد از آتمام مذاکرات بین ایران و امریکا آزاد شدند. فقط زن‌ها و چند گروگان مریض در لانه نگهداری می‌شدند و به همین خاطر اکثر بچه‌ها دنبال کارشان رفته بودند. البته تعداد زیادی از برادران و خواهران دانشجویی خط امام در اواخر به خدمت امام رسیدند و حضرت امام خطبه عقد آنان را خواندند. من هم این افتخار را داشتم.

۱۰- رحیم باطنی از رفقای ما بود و نماینده دانشگاه شهیدیهشتی (ملی) یک شب که رفته بود تلویزیون برای افشاکاری یک دفعه زبانش را گشود و خیلی تند و خلاصه دانشجویی علیه نهضت آزادی حرف زد بعد که برگشت گفت: جو زده شده بودم! این جریان برای دانشجویان خط امام خیلی گران تمام شد و موجب مظلوم نمایی این جریان طرفدار سازش با امریکا شد.

۱- یک بار یکی از گروگان‌ها که یک تفنگدار دریایی قوی‌هیکل و قد بلند بود فرار کرده بود و یکی از خواهران در محوطه باغ مانند سفارت پاس می‌داده است و گروگان مجبور بوده است از مقابل او بگذرد. آن خواهر از قد بلند او متوجه می‌شود. به او ایست می‌دهد گروگان به سوی او حمله می‌کند. آن خواهر اسلحه خود را محکم می‌چسبید و نمی‌گذارد از دستش برود و در حین این درگیری او چند تیر شلیک کرد و گروگان که یک نظامی بود، خشاب اسلحه را در آورده بود و دور انداخته بود و سپس فرار کرده بود آن خواهر دانشجوی خط امام خشاب دیگری در تفنگ گذاشته و نشانه گیری کرده و می‌خواست به سوی او تیراندازی کند که یک دفعه قنداق تفنگ زیر عینکش می‌خورد. با پرت شدن عینک او نمی‌تواند نشانه گیری کند و تا او عینکش را پیدا می‌کند گروگان امریکایی توانسته بود خود را بالای دیوار برساند که البته او اطلاع نداشت پشت دیوارها برادران کمیته و سپاه پاس می‌دهند و مترسد و پائین می‌پرد و در یک بشکه آتشغال بزرگ که بر گهای محوطه باغ را در آن می‌ریختند پنهان می‌شود. دو سه ساعت طول کشید تا بچه‌ها او را پیدا کردند. الحمدلله آن خواهر نتوانسته بود تیراندازی نماید. و گرنه دستگاه تبلیغاتی امریکایی‌ها با دروغ پردازی همان شب ماجرای تسخیر لانه جاسوسی را به ضرر ما تمام می‌کردند.

۲- حاتم قادری و جواد مظفر هم در تسخیر لانه جاسوسی بودند، اما همان شب اول از لانه بیرون رفتند.

۳- شبی که امریکا به طیس حمله کرده بود من پس از بازگشت از نگهداری در ساعت ۲ نیمه شب متوجه شدم دانشجویان محل استقرار ما همگی نشسته‌اند و در مورد امدادهای غیبی الهی از اولین روز تسخیر لانه تا آن زمان سخن می‌گویند. با وجود این‌که خیلی خسته بودم در گفت‌وگویی شبانه آنها شرکت نمودم. شاید تا حدود دو ساعت داشتند در این رابطه صحبت می‌کردند. من هم خواب از سرم پرید. این درست لظاظتی بود که امریکایی‌ها داشتند در طیس نیرو پیاده می‌کردند. خداوند هم ما را شرم‌زده نکرد. شنهای مصرای کرمان را مأمور کرد تا امریکا بزرگترین افتضاح دوران حیانتش را آن شب به بار بیاورد. در آن شب تعدادی از شهدا در آن جلسه حضور داشتند: مرحوم شهید حسین بهادری، مرحوم شهید علیرضا هادی پور و...

۴- تا چند سال بعد حدود سال ۶۴ بچه‌ها عصرهای جمعه در لانه جمع می‌شدند و فوتبال بازی می‌کردند اما بعد از آن سفارت تحویل سپاه داده شد.

۵- این که می‌گویند یکی گفته نماز خواندن در سفارت غصبی و حرام است مهم نبود. به هر حال هر کسی نظری دارد، ما پیرو خط امام بودیم.

سیف‌اللهی»، «رحیم باطنی» و... شاید الان من عقاید برخی را قبول نداشته باشم، اما این‌ها اسنان‌های پاک و خدمتگزار هستند.

تا حالا شده که از این کارتان پشیمان شده باشید؟
سر سوزنی هم نادم نبوده و نیست. دلیلی نمی‌بینم. اگر کسی پشیمان شده، پس در اصول انقلاب هم متزلزل است. حتی سر سوزنی هم شک نکردم. در آن زمان این کار باید می‌شد و هیبت دروغین امریکا باید شکسته می‌شد و مردم ایران این کار بزرگ را با رهبری امام انجام دادند و ما هم مجری فرمان آنان بودیم و به این کار خود

افتخار می‌کنیم. آثار این کار تا آخر الزمان مستکبرین جهان را آزار خواهد داد و موجب شادی مظلومان جهان خواهد بود. در یکی از سفرهای حج یک سپاهپوست که نام کشورش را هم من نشنیده بودم وقتی متوجه شد من جزو دانشجویان خط امام بودم مرا در آغوش گرفت و بر سر و صورت من بوسه زد و به من به خاطر این که جزو این دانشجویان بودم افتخار کرد. آیا این پشیمانی دارد. هر که پشیمان شده است عیب از خود اوست و مورد تفرقت ملت ایران و شهیدا و امام راحل خواهد بود.

